



## واژه‌ها و اصطلاحات دام‌پروری در گویش دهستان چهارگنبد کرمان

علی جهانشاهی افشار (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان)\*  
منوچهر فروزنده‌فرد (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران)\*\*

### ۱. مقدمه

دهستان چهارگنبد به مرکزیت روستای تکیه در ۸۳ کیلومتری شمال شرق سیرجان به مساحت ۱۲۹۰/۶ کیلومتر مربع، متشکل از ۱۲ روستاست و از شمال و شرق به دهستان‌های کوهپنج و مشیز شهرستان بردسیر و از جنوب به دهستان گوغربافت و از غرب به دهستان سعادت‌آباد پاریز محدود می‌شود. این منطقه با آب و هوای کوهستانی و تابستان‌های خنک یکی از مناطق ییلاقی سیرجان محسوب می‌شود. پوشش گیاهی این منطقه شامل گیاهان دارویی (خاکشیر، کاکوتی، آلاله، مخلصه، بومادران، آویشن، شاه‌تره و پونه)، گیاهان علوفه‌ای (جاز، قیچ، کرچیچ، ترقو، ارچن و دشتی) و گیاهان درختچه‌ای (زرشک، بنه، بادام کوهی و گز) و منابع تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی آن، قنات، چشمه و رودخانه است. علاوه بر زراعت و باغداری، شغل عمده اهالی این دهستان دامداری است که به سبب وجود مراتع غنی، به پرورش گوسفند و بز مبادرت می‌ورزند. فراورده‌های لبنی، گوشتی و

\* [a.j.afshar@uk.ac.ir](mailto:a.j.afshar@uk.ac.ir)

\*\* [m.fourozandeh@ut.ac.ir](mailto:m.fourozandeh@ut.ac.ir)

پشمی از محصولات دامی آن به‌شمار می‌آید. قالی‌بافی نیز به‌طور محدود در اغلب خانوارهای روستایی رایج است. روستای تکیه (مرکز دهستان) و روستای ده‌بالا با قدمت ۷ قرن از قدیمی‌ترین روستاهای چهارگنبد به‌شمار می‌آیند. به‌نظر می‌رسد وجه تسمیه دهستان چهارگنبد به‌دلیل وجود چهار امامزاده شاهزاده عبدالرحمان، شاهزاده صالح، شاه سبزویشان و شاه ولایت در پیرامون روستای تکیه بوده‌است (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۴).

گونه زبانی این منطقه به‌ویژه میان روستائینی که کمتر با وسایل ارتباط جمعی مانوس بوده‌اند تا حدّ زیادی دست‌نخورده باقی مانده‌است، از این‌رو گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات این گویش در پژوهش‌های زبان‌شناختی و مردم‌شناختی بسیار سودمند خواهد بود. در این مقاله مهم‌ترین واژه‌ها و اصطلاحات دامداری به شیوه میدانی، گردآوری و طبقه‌بندی موضوعی شده‌است.

## ۲. نام دام براساس ویژگی‌های ظاهری و صفات

/âjir/ : (= آژیر) حواس جمع، متوجه، هشیار.

/âmæxte/ : (مخففِ آموخته) خوکرده، خوی‌گرفته، عادت‌کرده به رفتاری خاص.

/âvæs/ : آبستن، باردار.

/bâdešku/ : عقیم، گوسفند نر که توان باروری ندارد.

/bâd-šâx/ : قوچ یا بز نر با شاخ‌های بسیار بزرگ اما سست و شکننده.

/bur/ : میشینه‌ای که صورت قهوه‌ای و بدن سفید دارد.

/bæxærm/ : پُرخور.

/bæzine/ : از خانواده بز شامل بزغاله، /ka:re/، /gise/، /kulâr/، /čewoš/، /næri/.

/cal/ : گوسفند نر بی‌شاخ.

/češuk/ : بره/کهره‌ای که به پستان دامی جز مادر خود می‌آویزد.

/čewoš/ : بزینۀ نر دوساله.

- /cønne-šâx/: قوچ یا بز نری که شاخ‌های بسیار بزرگ، ضخیم و محکم دارد.  
/čərâki/: دام کوچکی که توان چریدن دارد.  
/čəwguni/: بزینه‌ای که بالای پیشانی یک دسته مو به شکل چتر (فُکُل) دارد.  
/dâšti/: دام غیرفروشی که معمولاً گوسفند ماده است؛ زیرا، توان زایش و افزایش دارد.  
/dəvâraki/: دامی که اواخر بهار یا تابستان متولد شود.  
/dul-mâye/: (dul «دلو» + mâye) بزرگ‌پستان.  
/əssâq/: دامی که علی‌رغم دارا بودن شرایط بارداری، باردار نیست.  
/əwlay/: ابلق، میشی که بدنش دورنگ است.  
/gâzər/: بزینۀ سفید (معادل /samal/ در میشینه).  
/gəš/: بزینۀ با گوش‌های تابیده و باریک.  
/gise/: کهره ماده بین یک تا دو سال.  
/goleyi/: دامی که در پاییز و زمستان متولد شود.  
/gusvan/: (= گوسفند) دام‌های اهلی اعم از بز، قوچ، میش، بره، /ka:re/ و /nəri/.  
/guzal/: میشینۀ سفید و بَرّاق با صورت شیرین‌رنگ.  
/haqrun/: بره نر سه‌ساله.  
/hənâr/: بسیار تشنه.  
/hərîj/ = /hənâr/.  
/hile/: بزغالۀ بدون شاخ.  
/hurraki/: دامی که جدا از گله به هر سویی می‌رود.  
/jəməl-zâ/: دوقلوزا.  
/jəw-zan/: دامی که در اثر مصرف زیاد جو، بیمار و بی‌اشتها شده است.  
/ka:re/: (= کهره) بزغالۀ، بزینۀ تا یک‌سالگی.  
/kal/: (= کچل) بزینۀ یا قوچی که برخلاف همگنانش شاخ نداشته باشد.  
/kammar/: بزینۀ‌ای که نیمی از تنۀ آن به رنگی و نیمی به رنگی دیگر است.  
/kâr/: بره نر چهارساله.  
/karr/: میشینۀ‌ای که به جای گوش، دو زائده درهم‌فشرده بسیار کوچک و چسبیده به سر داشته باشد.  
/kârti/: (= کاردی) دام فروشی، که معمولاً گوسفند نر است؛ زیرا، توان زایش و افزایش ندارد.

- /kârtmâl/: دامی که از شدت بیماری، بسیار ضعیف و ناتوان است.
- /kâvər/: بره ماده دوساله.
- /koməru/: بره تازه متولدشده تا دوماهگی.
- /korr/: میشینه‌ای با گوش‌های کوچک و تیز و باریک.
- /kulâr/: بزینۀ ماده دوساله.
- /laqq-âre/: ( laqq «لُخت» + âre ) دام بسیار لاغر.
- /lâše bur/: میشینۀ قهوه‌ای.
- /lesk/: دامی که به پوره‌چینی ( ← /pureja:mcən/ ) و خوردن علوفه از دست افراد و چرخیدن به گرد خانه‌ها جهت دریافت خوراک عادت کرده‌است.
- /ləmuze/: دامی که برای خوردن جو به گرد دامدار و /čətti/ ( ← ابزارها ) می‌گردد.
- /liti/: جنین نارس دام که سقط شده‌است. همچنین، به بره و کهره نحیف و نزار نیز گفته می‌شود.
- /mâl-e bâdi/: کنایه از دام، که ثروتی ناپایدار و در معرض خطر است.
- /ma:f/: دامی که در اثر ضربه به سر دچار گیجی شده‌است؛ گاهی نیز این عارضه مادرزادی است.
- /češuk/= /məčuk/.
- /mərr/: بزینۀ با گوش‌های کوچک، تیز و باریک.
- /mišine/: از خانواده میش شامل بره، قوچ، /kâvər/، /təvəli/، /šišak/، /haqrən/.
- /nâras/: بره / کهره نارس.
- /nâvardâr/: بز یا میشی که از شیر دادن به نوزادش خودداری کرده و دوری می‌کند.
- /nəri/: بزینۀ نر (سه‌ساله و بزرگ‌تر).
- /nəri-bâz/: ماده‌بزی که پیوسته جفت‌گیری می‌کند و باردار نمی‌شود.
- /pare/: دامی که از گله جدا افتاده‌است.
- /parre-gard/: دامی که اغلب با فاصله از گله و به‌تنهایی حرکت می‌کند.
- /pit/: (= پوک) دام نر یا ماده‌ای که توان باروری ندارد.
- /purecin/= /pureja:mcən/.
- /pureja:mcən/: دامی که گرد /čətti/ ( ← ابزارها ) می‌گردد و دانه‌های روی زمین را می‌خورد.
- /qawur/: بزینۀ به رنگ سیاه و قهوه‌ای.
- /quč-bâz/: میشی که پیوسته با قوچ جفت‌گیری می‌کند و باردار نمی‌شود.

- /raš/: بزینه با گوش‌های صاف و کشیده.
- /rās-ruti/: راست‌روده، کنایه از دامی که پیوسته می‌خورد و سیر نمی‌شود.
- /ravaki/: دامی که به گله‌ای وارد می‌شود که به آن تعلق ندارد.
- /riq-uk/: دارای سرگین آبکی به دلیل بیماری.
- /sadeyi/: گوسفندی که در زمستان متولد می‌شود.
- /sâlâr/ = /sarzan/.
- /samal/: میشینه‌ای که سراپای آن سفید و بَرّاق و روغنی مانند است.
- /sang-zæde/: میشینه‌ای که مدت زیادی در کوهستان بوده و کفشک‌هایش آسیب دیده‌است. (بنابر ویژگی‌های جسمی، بزینه به‌راحتی می‌تواند در مناطق کوهستانی و سنگلاخ‌چرا کند، اما میشینه بیشتر مناسب چرا در مناطق هموار و مسطح است).
- /saræyi/ (= صرعی) مشابه /ma:f/، با این تفاوت که این دام از گله جدا می‌شود.
- /sar-zan/: قوچی که از بقیه قوچ‌ها و نری‌ها (= nəri «بز») قوی‌تر است و در جدال سرزنی (کوبیدن سرها به هم) پیروز می‌شود.
- /særgəw/: بزینه‌ای که به رنگ قهوه‌ای و سفید یا سبز و سفید است.
- /səwz/: میشینه‌ای که صورت یا تمام بدنش به رنگ فیروزه‌ای، نیلی یا سبز است.
- /sir-jang/: دامی که از خوراک کافی برخوردار بوده‌است و به خوراک جدید میلی نشان ندهد.
- /siyâlam/: میشینه‌ای که صورت سیاه و بدن سفید دارد.
- /suxte/: گوسفندی که بخشی از صورتش قهوه‌ای سوخته است.
- /šal/: لاغر، نحیف.
- /šâxi/: میشی که شاخ دارد.
- /bâd-šâx/ = /šâx-pit/.
- /šelf/: فلج، لمس.
- /šəbər/: گوسفند بالغ و فربه.
- /širâ/: دارای شیر فراوان، پرشیر.
- /šir-jang/: بَرّه/کهره‌ای که از شیر مادر برخوردار بوده و به‌خوبی رشد کرده‌است.
- /šir-mas(t)/: شیرمست، کهره/ بَرّه‌ای که مادری پرشیر داشته و بسیار فربه و چالاک شده‌است.
- /šir-suxte/: شیرسوخته، دامی که به‌دلایلی (تلف شدن مادر/ کم شدن شیر مادر) شیر کافی نخورده،

از این رو لاغر و نحیف مانده است.

/šir-zan/: شیرزده، دامی که به دلیل مصرف زیاد شیر مادر، بی میل شده است.

/šišak/: برهٔ نر دوساله.

/tak-mâye/: گوسفندی که مادرزادی یا بر اثر بیماری یک پستان دارد.

/tâše/: گوسفندی که به سبب آزار و اذیت دچار ترس شده است و از گله دوری می‌کند.

/təvəli/: ماده‌برهٔ بین یک تا دوساله.

/tərgen/: کهره / بره‌ای که به خوبی از شیر مادر و علوفه تغذیه کرده است.

/təw-guš/: (= تابیده‌گوش) بزینه‌ای که یک گوش یا هر دو گوش آن باریک و از جهت طولی روی هم تا شده است.

/tizrun/: قوچی که در جفت‌گیری بسیار چابک و تواناست.

/xač/: بزینه‌ای که ترکیب دو رنگ سیاه و قهوه‌ای روشن است.

/xəš-guš/: خوش‌گوشت، دام فربه و دارای گوشت لطیف.

### ۳. نام اعضای بدن و متعلقات آن

/čârkase/: محدودهٔ لگن دام

/dam-âre/: بازدم گرم و اغلب بودار دام در فصل زمستان.

/dərənə/: میان دورانِ دام.

/dišk/: استخوان پهن و نرم محل اتصال دست به تنه.

/əwge/: (= آبگه، آبگاه) کلیه.

/gəl-e moč/: دور میچ.

/gəlil/: دو زائدهٔ گوشتی آویزان در زیر گلوی دام.

/harum-(m)ayz/: (= حرام‌مغز) بخشی از نخاع دام (هنگام ذبح تا زمانی که قطع نشود احتمال برخاستن دام وجود دارد).

/le:mâr/: جفت، که با بند ناف به جنین متصل است.

/lus/: لب.

/mâye/: پستان.

/mud-bəlannu/: رشته‌ای زردرنگ و غیرقابل پخت با ضخامت تقریباً یک سانتیمتر در گوشت دام (به

باور دامداران، خوردن آن، سبب بلندی مو می‌شود).

/partik/، /partek/ : پهلوی.

/pedarmærde/ : طحال.

/pænt/ : زائده‌ای گوشتی در انتهای مقعد دام که در اثر تحمل بار یا ضربه بیرون می‌زند.

/pæp/ : شُش.

/qewærqe/ : مجموع دنده‌ها و گوشت میان آن.

/sâri/ : گوشت و چربی‌های گوشتی.

/sæban/ : قسمت انتهایی ستون فقرات که محل تلاقی استخوان‌های انتهایی پاست.

/sæxme/ : بخشی از شکمبه.

/suk/ : سوراخ نوک پستان.

/šəyaz/ : استخوان لگن خلفی.

/šiy-alqu/ : «šiy» (زیر) + «alq» (حلق) + «u» غبغب زیر گلوی دام فربه.

/tayâz/ : پشگل گوسفند که زیر دم، دنبه یا پستان آن چسبیده است.

/tirmâze/ : ستون فقرات.

#### ۴. رفتار و اعمال و حالات دام

/barre ænnâxtan/ = /xun kerdan/.

/bâd bærdan-e mâye/ = /mâye raftan/.

/bælələq/ : صدای بز در فصل جفت‌گیری.

/bærim sâf kerdan/ : هموار کردن تدریجی پشم و کرک موجود بر پوست دام پس از چیده شدن.

/bim dâştan/ : توان سازگاری با یک محیط یا منطقه.

/češidan/ : شیر خوردن بره/کهره از پستان مادر.

/čækər-čækər/ : با قدم‌های کوتاه و کند راه رفتن به دلیل بیماری یا اخته شدن.

/cælute/ : گرد آمدن دسته‌ای از دام‌ها به دلایل مختلف، از جمله ترس و گرما.

/cæruz/ : حالت فشردگی و درهم‌رفتگی دام در اثر ترس، بیماری یا ضربه.

/cum-mâl/ : به کام مالیدن جو و علف به دلیل نداشتن دندان.

/dærang/ : آویزان شدن بز به شاخه درخت برای خوردن برگ.

- /dum dâdan/**: مشتاقانه و از سر میل ایستادن دام هنگام شیردادن، دوشیده شدن و جفت‌گیری.
- /əc-əc kerdan/**: نفس نفس زدن دام در حالت بیماری یا حرکت در مسیر شیب‌دار.
- /əw-kan/**: (کنده و جدا شدن از آب) حرکت دادن گله از آبشخور یا استراحتگاه به چرا/ کوچ.
- /gosur/**: وارد شدن دام به انبار یا کشتزار و ایجاد خرابی.
- /jâkan šədan/**: برخاستن گله از /qâš/ (← مکان‌ها) جهت رفتن به چرا/ کوچ.
- /juš kerdan/**: تمایل هم‌زمان شمار فراوانی از دام‌ها به جفت‌گیری.
- /kâ zadan/**: سرفه کردن دام.
- /kalle gereftan/**: جنگ دو قوچ یا دو نری (نəri «بز نر») با کوبیدن سر به هم.
- /kanac kerdan/**: (از مصدر کندن) حالتی از چرا که در آن دام با سختی و فشار بر دندان امکان کندن گیاهان آن مرتع را داد.
- /xun kerdan/ = /ka:re ənnâxtan/**.
- /laplap kerdan/**: صدای جویدن دام بی‌دندان هنگام خوردن جو و علوفه.
- /lappâš raftan/**: زیر دست و پا افتادن دام هنگام ازدحام.
- /mâr-təw/**: (= مارتاب) به خود پیچیدن دام بر اثر درد.
- /mâye kerdan/**: برجسته شدن پستان دام که نشانه قطعی بارداری است.
- /mâye raftan/**: کاهش یافتن یا خشک شدن ناگهانی شیر گوسفند.
- /mâye-paz/**: پخته و جامد شدن شیر در معده نوزاد دام به سبب قرار گرفتن در گرمای خورشید.
- /me:r kerdan/**: نگاه و رفتار محبت‌آمیز مادر به براهش، همراه با جنباندن دم و شیر دادن به او با میل و رغبت.
- /mərmər kerdan/**: بع کردن بز.
- /nəxšâr bəridan/**: نشخوار کردن.
- /pâ zadan/**: برجای ماندن دام ضعیف یا آبستن در مسیر حرکت دام‌ها.
- /qârridan/**: بع کردن میش.
- /quč xərdan/**: بازگرفتن میش از قوچ در لقاح طبیعی.
- /rəgâ/**: عمل ترک شیر خوردن دام کوچک.
- /rənnan/**: (= راندن) باردار شدن دام به شکل طبیعی.
- /ronde šədan/**: (= رانده شدن) باردار شدن طبیعی دام.
- /sar-gəre/**: حالت گیجی و چرخیدن سر دام ناشی از آسیب یا بیماری.



**/sirkumi nadâštan/**: سیر نشدن، سیری ناپذیری.

**/šâx-mâl/**: له شدن و تحت فشار قرار گرفتن شیئی یا دامی با شاخ دام دیگری همچون قوچ یا نری (nəri) «بز».

**/šew-čar/**: چریدن شبانه دام.

**/šur kerdan/**: سرمستی و آمادگی دام نر برای جفت‌گیری (در این زمان دام بر قسمت داخلی دست‌ها و دو طرف صورت خود ادرار می‌کند، این عمل سبب پدید آمدن لایه‌ای چسبنده، شور و بودار در قسمت‌های مذکور می‌گردد. طعم گوشت دام در این ایام، دلپذیر نیست).

**/tak-mâye/**: پدید آمدن شیر در پستان دام پس از دوشیدن (باور بر این است که دام به هنگام دوشیدن، می‌ترسد و بخشی از شیر خود را در پستان نگه می‌دارد و پس از اتمام کار شیردوش، آن شیر را به قسمت پایین پستان فرود می‌آورد و اصطلاحاً **/tak/** (پیاده) می‌کند).

**/târ šedan/**: هراس میش جداافتاده از گله که باعث دور شدن بیشتر از گله می‌شود.

**/vâgaš kerdan/**: تکرار عمل لقاح گوسفند در پی بی نتیجه بودن لقاح قبلی.

**/vâ-gosur/**: روی گرداندن و بازماندن از **/gosur/**: نفوذ یافتن، دخل و تصرف یافتن.

**/vâtaw/**: به یکباره برگشتن و حمله کردن (عملی که اغلب از قوچ و نری (nəri) «بز» سر می‌زند).

**/xošk kerdan/**: خشک شدن شیر دام در پایان دوره شیردهی به دلیل شیر نخوردن بره/کهره یا بارداری.

**/xun kerdan/**: سقط جنین به دلایل سرما، ضعف جسمی، بیماری، ضربه دام‌های دیگر.

**/xun kerdan/= /xun-tâs/**.

**/ze: gereftan/**: فرارسیدن زمان زایش گوسفند(ان). به هر یک از دفعات زایش دام **/ze:/** می‌گویند.

## ۵. فراورده‌های دامی

**/âvəz/**: ماده‌ای به غلظت ماست، شیرین و مقوی که از حرارت دادن خیلی ملایم **/šir-e jak/** و قوام یافتن آن حاصل می‌شود.

**/čakide/**: ماده‌ای که پس از گرفتن آب **/dələme/** حاصل می‌شود.

**/dələme/**: ماده ژله‌ای بسیار شکننده‌ای که مدت کوتاهی پس از افزودن مایه پنیر به شیر حاصل می‌شود.

**/gurəmâs(t)/**: ماده‌ای که از افزودن شیر به ماست حاصل می‌شود.

**/jezÿâle/**: دنبه برشته‌شده تا مرز سوختگی.

**/kâci/**: غذایی ساده که با افزودن آرد به شیر در حال جوش فراهم می‌شود.

**/lur/**: مادهٔ ژله‌ای حاصل از جوشاندن آب پنیر.

**/ruyan-e pâk/**: روغن حاصل از حرارت دادن تدریجی کره و ته‌نشینی ناخالصی‌های آن.

**/salluri/**: (sar + lur + i) کفی که هنگام جوشاندن آب پنیر بر سطح **/lur/** جمع می‌شود که ملس‌تر از **/lur/** است.

**/šir-e jak/**: شیر غلیظ و زردرنگ و بسیار مقوی که، پس از زایمان، تا سه‌روز دوشیده می‌شود.

**/ta:-duyi/**: غذایی مقوی که از افزودن آرد و خرما به ناخالصی‌های حاصل از جوشاندن کره حاصل می‌شود.

**/tarf/**: مادهٔ غلیظ و ژله‌ای حاصل از جوشاندن آب چکیده از کیسهٔ حاوی **/esvâr/** که آن را به شکل کله‌قندهای کوچک درمی‌آورند.

**/xume/**: پشم رشته‌شده که هنوز رنگ نشده‌است.

#### ۶. واژه‌های مربوط به بیماری‌های دامی و وابسته‌های آن

**/čarnəvâre/**: ورم شکم دام همراه با درد، هنگامی که شدیداً دچار عارضهٔ **/dam kerdan, dam âvêrdan/** می‌شود.

**/cəluze/**: خون بسته در محل زخم.

**/da:n-juš/**: نوعی بیماری پوستی که طی آن لب دام تب‌خال می‌زند و از خوردن باز می‌ماند.

**/dam kerdan, dam âvêrdan/**: ورم شکم همراه با درد که به دلیل پرخوریِ خوراک سنگین (مثل جو یا یونجهٔ نارس) اتفاق می‌افتد؛ برای رفع آن، دام را با خوراندن چیزی مانند نمک به نشخوار وا می‌دارند.

**/dərɣe dərɣe/**: ترک‌ترک شدن کفشک‌های دام در اثر بیماری و عفونت.

**/əwzik/**: عفونی و آبدار شدن بخشی از بافت بدن دام.

**/vərruk/**: بیماری ورم بیضه که بر اثر آسیب ایجاد می‌شود.

**/kələ-təw/**: («کله» **kələ** + «تاب» **təw**) چرخش و سرگیجهٔ دام که به تبع آن دام به گرد خود می‌چرخد.

**/kərməsu/**: سوراخ‌هایی درون پوست دام، که اغلب حاصل آفات پوستی است.

**/kətəme/**: عفونت اطراف بینی یا پستان‌های دام.

**/mâvid/**: کبودی بدن دام ناشی از ضربه یا بیماری.

**/payuk/**: («پا» **pay** + **uk**- پسوند تصغیر) بیماری‌ای که بر اثر آن زائده‌ای در پای دام ایجاد می‌شود که

شبيه پاست. برخی از روستائیان برجسته شدن نقاطی از پوست بدن و یا زبانه درآوردن پا را «پیوک»

درآوردن» می‌گویند (جهانشاهی افشار و صمیمی ۱۳۹۱: ۱۷۵).

**/pədəneyi/**: (= پونه‌ای) نوعی بیماری که سبب عفونت پوست صورت دام و گاهی کوری می‌شود (علت بیماری، بادی است که در فصل بهار به سبب عبور از پوشش گیاهی منطقه، آسیب‌زا شده‌است، به باد مذکور **/bâd-e pədəne/** می‌گویند).

**/pənt/**: زائده‌ای گوشتی در انتهای مقعد دام که گاهی در اثر تحمل بار یا ضربه و آسیب بیرون می‌زند.  
**/tabaqe/**: تب برفکی، بیماری ویروسی بسیار عفونی و به شدت مسری که گوسفند و بز دچار آن می‌شوند (در این بیماری، کفشک‌های دام بر اثر عفونت و تاول، زخم می‌شود و متعاقب آن حیوان لنگ می‌شود. در تب برفکی میزان مرگ‌ومیر بسیار پایین است و اغلب دام‌های جوان به آن دچار می‌شوند. وجه تسمیه بیماری طبقه میان دام‌پروران، به دلیل شباهت لنگیدن دام با بالا رفتن از پله بوده‌است).

#### ۷. واژه‌ها و اصطلاحات مرتبط با دامداری

**/âjir xâwidan/**: (**âjir** = «آژیر») هشیار خوابیدن (گاهی چوپان مجبور است هنگام استراحت گله، بخوابد. برای پرهیز از خواب عمیق، گردن یک گوسفند آرام و کم‌تحرک را به دست خود می‌بندد، به محض حرکت گله، این دام نیز به جنب‌وجوش درمی‌آید و چوپان را بیدار می‌کند).

**/anac/**: وادار کردن دام به چریدن یا توقف در مکانی خاص.

**/baxte kerdan/**: اخته کردن، حذف بیضه‌ها به منظور کاهش میزان جنب‌وجوش و یا افزایش وزن. برای پرورش دام گوشتی.

**/dây/**: داغ، نشانه‌گذاری دام برای تفکیک از دام‌های دیگر. این کار، قبل از شش ماهگی انجام می‌شود. نشانه را معمولاً به صورت هلالی بر بالای بینی یا به شکل دایره بر بناگوش حیوان داغ می‌کنند. در این نوع داغ – که در زبان عربی به آن «حظام» گفته می‌شود – موی محل داغ می‌سوزد و هرگز مویی جایگزین آن نمی‌شود.

**/dərūš/**: نشانه‌گذاری بر گوش دام جهت تمایز از دام‌های دیگر. این نشانه‌گذاری با برش و جدا کردن یک تکه به شکل دایره، نیم‌دایره یا مثلث از بخش پیشین، پسین یا پایین گوش دام کوچک انجام می‌شود.

**/anac/ = /ərac/**.

**/əwkan/**: (کندن و جدا کردن از آب) حرکت دادن گله از آب‌شخور یا استراحتگاه به چرا/ کوچ.

**/həwər kerdan/**: عمل فرش کردن اتاقک **/cərm/** (← مکان‌ها) با بوته‌هایی نرم و خوش‌بو به نام **/həwəri/**.

- /jâkan kerdan/**: برخیزاندن گله از /qâš/ (← مکان‌ها) جهت حرکت به چرا/کوچ.
- /jâ kerdan-e pønir/**: ← /mašk/ (← ابزارها).
- /kurawun/**: آزاد گذاشتن گله گوسفند در مرتعی سرسبز و پرعلف برای چریدن.
- /lam dâdan/**: جو دادن به دام‌ها خصوصاً با /čante/ (← ابزارها).
- /mâdeguni/**: مزدگانی به آورنده بره/کهره نر نوزاده به نزد صاحبش.
- /mašk zadan/**: مشک زدن، فرایندی که در آن ماست را در /mašk/ (← ابزارها) ریخته و به چوبی به نام **/jælengdâr/** (← ابزارها) می‌آویزند، با تکان دادن مشک ماست را به دوغ تبدیل می‌کنند.
- /mâye kerdan (-e šir)/**: افزودن مایه ماست /پنیر به شیر برای تهیه ماست/ پنیر.
- /mâye-mâl kerdan/**: فشردن شدید پستان دام برای دوشیدن ته‌مانده‌های شیر.
- /mæxtævâzi/**: گماشتگی، برعهده داشتن امور مربوط به دام‌های ارباب.
- /narreguni/**: مزدگانی به آورنده بره/کهره نر نوزاده به نزد صاحبش.
- /pey kerdan/**: فرستادن بره/کهره بالای سه ماه به چرا همراه مادر.
- /peyvari/**: دنبال کردن رد پای گوسفند گم‌شده.
- /rirəw kerdan/**: رو به راه کردن، روانه کردن گوسفندان به چرا یا کوچ.
- /sizme kerdan/**: باریک کردن پشم برای رشتن.
- /šəw-das(t)/**: شب‌چره، در شب چرانیدن گله در فصل بهار.
- /šir-peymi/**: رسمی که در آن زنان ده، شیر حاصل از دام‌ها را با پیمان‌های می‌سنجند و دوره‌ای، به یک نفر از میان خود، قرض می‌دهند تا ماست و پنیر تهیه کنند. به کسی که در شیرپیمی مشارکت کند، **/hampeym/** می‌گویند.
- /ta:-duši/**: دوشیدن ته‌مانده شیر دام که اغلب به دست دختران خردسال انجام می‌شود، برای آموختن شیردوشی و کسب تجربه.
- /vardâr kerdan/**: واداشتن دام به پذیرش بیزغاله یا بره خود و شیر دادن به آن (این کار به دو روش صورت می‌گیرد: ۱. چدار کردن: یک دست و یک پای دام را به صورت ضربداری به هم می‌بندند تا مانع شیرخوردن نوزاد نشود؛ ۲. قبضه کردن: پشت بره نوزاد را به پشت مادر (میش) می‌مالند تا اصطلاحاً هم بو **/hambu/** شوند و مادر پذیرای نوزاد شود).
- /vâzan kerdan/**: بازسنجیدن؛ در مواردی که زنان شیرپیمی (← /šir-peymi/) در شمارش طلب یا بدهی خود به شک می‌افتند با آب طلب یا بدهی خود را پیمان‌های می‌کنند.

**/zəwənnan/**: (= زیانندن) کمک به دام در حال زایمان.

## ۸. واژه‌ها و اصطلاحات مکان‌های نگهداری دام

**/âḡəl/**: آغل، جای استراحت، خواب و نگهداری گوسفندان در هنگام شب، مخصوص فصل تابستان.  
**/âxəre/**: آخور.

**/cərm/**: اتاقک‌های گرم با ساختار مخروطی، مخصوص فصل زمستان برای دام‌های نوزاده تا پیش از چهارماهگی.

**/əwge/**: (= آبگه، آبگاه) آبشخور.

**/əwšâ/**: مکانی روباز برای تغذیه دام‌های بزرگ و دام‌های شیری در ایام پاییز و زمستان. پس از تغذیه، دام‌های بزرگ را به **/gâč/** و دام‌های کوچک را به **/cərm/** می‌برند.

**/gâč/**: سرپناه زمستانی گوسفندان هنگام شب.

**/kalḡar/**: مکانی سرپوشیده و دایره‌ای شکل به قطر یک تا یک‌ونیم متر که بخش اعظم آن زیر زمین است. از این مکان برای نگهداری بزه‌ها و کهره‌های نوزاده تا یک‌ماهه در فصل بهار و تابستان استفاده می‌شود.

**/kâs-âḡəl/**: نوعی آغل تابستانی روباز که با بوته و درختچه‌های خاردار و نیز چوب باریک درختان، به شکل دایره، ساخته می‌شود.

**/nârad/**: مراتع بکر.

**/parvas(t)/**: حصار و دیواربستی با منافذ بسیار برای گردش هوا، مخصوص نگهداری دام در فصل تابستان.

**/paxal/**: زمین گندم‌زار پس از برداشت گندم.

**/qâš/**: محلی وسیع، مسطح و هموار در مناطق کویری و یا در بخش مسطح دژه در مناطق کوهستانی که هنگام ظهر یا شب، گله را برای خواب و استراحت در آن گرد می‌آورند.

**/talḡar/** = **/kalḡar/**.

**/tâvâri/**: دامنه کوه و تپه.

## ۹. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به ابزار و لوازم دامداری

**/âlac/**: چوبی که مانع شیرخوردن و مکیدن پستان مادر می‌شود (برای جلوگیری از تداوم شیرخواری، چوبی کوچک‌تر و باریک‌تر از قلم را در دهان دام قرار می‌دهند و نخ‌ی را به شکل U به دو طرف آن می‌بندند به گونه‌ای که، نخ دو طرف چوب و پشت سر دام قرار می‌گیرد).

- /bâyde/**: بادیه، کاسه، ظرفی نسبتاً بزرگ که از آن برای دوشیدن شیر استفاده می‌شود.
- /čəγ/**: دیوار حصیری از نی ضخیم که به راحتی قابل حمل است و برای دیواره چادر **/pəlâs/** استفاده می‌شود. گاهی نیز به عنوان دیواره آغل موقت برای نگهداری دام‌های نوزاده به کار می‌رود.
- /čante/**: کیسه یا توبره‌ای از جنس نخ یا چرم (تیوپ چرخ) برای تغذیه دام (درون کیسه جو ریخته و بر سر حیوان می‌گذارند).
- /čotti/**: چوبی شبیه تنه درخت که از آن برای آویختن چننه‌های جو استفاده می‌شود (← **/čante/**)؛ انتهای شاخه‌ای نسبتاً قطور و بلندتر از قامت انسان را در خاک استوار می‌کنند و هنگام غروب، دام‌ها به گرد آن جمع می‌شوند و دامدار برای هر دام چننه‌ای می‌گذارد.
- /dar-jâzi/**: «dar» (در) + «jâz» «نوعی بوته» + «i»: در آغل و **/gâč/** (← مکان‌ها) که اغلب با چوب بوته **/jâz/** یا **/tərvit/** ساخته می‌شود.
- /də-kârt/**: (= دوکارد) ابزاری برای چیدن پشم و کرک دام. (به ناهمواری‌های حاصل از چیدن کرک و پشم گوسفند **/bər/** می‌گویند).
- /duy-dun/**: ← **/mašk/**.
- /əwkaš/**: (= آبکش) خُرجینی بافتنی صرفاً جهت قرار گرفتن مشک و پارچه‌های بزرگ در آن.
- /gərafk/**: قرقره چوبی کوچک برای ترمیم سوراخ مشک. (قرقره را از داخل مشک بر روی سوراخ قرار می‌دهند و از روی مشک دور شیار قرقره، نخ می‌بندند).
- /jələngdâr/**: چوبی در حدود یک و نیم متر که دو سر آن با طنابی به قسمت بالای **/sepâye/** بسته و آویخته شده است و از آن برای آویختن مشک هنگام مشک‌زنی استفاده می‌شود.
- /kelte/**: نوعی نی که از آن در ساخت دیوار سیاه‌چادر و آغل استفاده می‌شود.
- /kəli/**: = **/kəlu/**.
- /kəlu/**: محفظه‌ای از جنس پوست دباغی شده برای نگهداری پنیر خشک و روغن حیوانی به مدت طولانی.
- /kəmu/**: الک.
- /kise/**: کیسه‌ای نخی روی پستان مادر برای جلوگیری از تداوم شیرخواری کهره / بره.
- /mâs-riz/**: قیفی مسین برای تسهیل ریختن ماست به درون مشک دوغی.
- /mašk/**: ظرف چرمینی از پوست گوسفند و بز که از آن برای حمل و نگهداری آب، ماست، دوغ و روغن در بین ایلات و عشایر استفاده می‌شود. اگر پشم روی این پوست نیز کنده و دباغی شده باشد، به آن مشک و چنانچه پشم روی پوست باشد، به آن **/xik/** گفته می‌شود. از خیک معمولاً برای نگهداری

روغن و پنیر استفاده می‌شود. باتوجه‌به تنوع مشک در زندگی عشایری و بسته به نوع کاربرد آن، برای هر مشک نامی نهاده‌اند ۱. /mašk-e pəniri/، ۲. /mašk-e qatəyi/، ۳. /mašk-e duyi/ یا /mašk-e əvi/، ۴. /duγ-dun/.

**/pal/**: چوبی که چوپان همیشه همراه دارد.

**/pəlās/**: نوعی چادر از موی بز سیاه که به‌دست زنان عشایر بافته می‌شود و در فصل‌های بهار و تابستان به‌ویژه در اقامت‌های موقت استفاده می‌شود. پلاس بسیار مقاوم و بادوام است و خاصیت دفع آب هنگام بارندگی دارد و به‌دلیل اسکلت چوبی شیب‌داری که در زیر آن قرار می‌دهند، آب باران از جداره یا سقف آن نفوذ نمی‌کند.

**/qāwu/**: پیالهٔ آب/چای خوری چوپان از جنس نیکل.

**/sârəq/**: پارچه‌ای چهارگوش برای غذای چوپان که کارکردی مشابه سفره دارد.

**/sepāye/**: ابزاری متشکل از سه چوب هم‌اندازه (دو متری) که از قسمت بالا به هم بسته شده‌است و بر روی سه پای خود می‌ایستد و برای آویختن مشک پُر، هنگام مشک‌زنی و نیز آویختن لاشهٔ گوسفند جهت قصابی استفاده می‌شود.

**/ši-tang/**: بندی که انتهای پالان الاغ بسته و از زیر دم رد می‌شود تا مانع خزیدن و سر خوردن پالان به سمت سر الاغ گردد.

**/tang/**: بندی که زیر شکم الاغ بسته می‌شود و پالان را محکم می‌کند.

**/tərwe/**: توره.

**/tušedun/**: محفظه‌ای بافتنی و اغلب مربع‌شکل با دهانهٔ تنگ. از آن برای نگهداری آذوقه‌های زمستانی همچون کشک، نخود، عدس و اقلامی از این قبیل استفاده می‌شود.

**/xik/** ← /mašk/.

## منابع

جهانتشاهی افشار، علی و صمیمی، امیرسعید، ۱۳۹۱، «ضحاک ماردوش و انگل پیوک (دراکنکولوس مدیننسیس) در شاهنامهٔ فردوسی: اولین گزارش تاریخی از ابتلا به انگل پیوک»، مجلهٔ تاریخ پزشکی، دورهٔ ۴، ش ۱۰، ص ۱۵۵-۱۷۹.

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲، فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های استان کرمان، تهران.